

درست بنویسیم، درست بخوانیم



نظام‌الدین نوری

عضو هیئت علمی دانشگاه هنر



شابک ISBN 964 - 90612 - 7 - 5 ۵ - ۱ - ۹۰۶۱۲ - ۹۶۴



درس بنو نسیم، درس بنو نسیم

لکام الدین لوری

۶/۸
۵۸/۲۹



بسم الله الرحمن الرحيم

۸/۵۴۰



تأسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

درست بنویسیم، درست بخوانیم

نظام‌الدین نوری

عضو هیئت علمی دانشگاه هنر تهران



نشر زهره

درست بنویسیم، درست بخوانیم

نوری کوتانی، نظام‌الدین

چاپ اول: پاییز ۱۳۷۶

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ: توحید

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: ساری، خیابان انقلاب، روبه‌روی استانداری، تلفن: ۲۶۹۶۳

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دبیرخانه دانشگاه، انتشارات علم و صنعت ۱۱۰

قیمت: ۴۰۰۰ ریال

مقدمه ۵

درست بنویسیم ۱۵

درست بخوانم ۵۱



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

به نام خدای الهام بخش

مقدمه:

زبان شیرین فارسی با پیشینه سه هزار ساله خود، فراز و نشیبهای زیادی را سپری کرده است. آغاز گسترش این زبان که با تشکیل دولت ماد آغاز می شود، آگاهی درستی در دست نیست، زیرا دوره کوتاه حکومت ماد، مجالی برای ترویج آن نبوده است. اما آنچه امروزه از آن برداشت می شود، زبان فارسی مادها، پایه زبان کردی امروز به ویژه زبان مردم اورامان است.

زبان پارسیان، فارسی باستان بوده که یکی از زبانهای کهن ایرانی است. زبانهای ایرانی جزو زبانهای هند و اروپایی، شاخه ای از زبانهای هند و اروپایی است. این زبان با زبانهای مادی جدایی عمده ندارد. این هردو زبان، آریایی شمرده شده و با زبانهای خوارزمی، سُغدی، اُستایی، سَکایی، و نظایر اینها خویشاوندی داشته است.

باید بدانیم که در ایران کهن، زبان فارسی در همه جا به یک شیوه جاری نبوده است، چنانکه امروزه هم در گیلان و مازندران و کردستان و لرستان و خراسان و اصفهان و یزد و کرمان و فارس با نواها و شیرینی هایی که در زبان و گویش آنها وجود دارد، همه اینها زبان فارسی است.

در ایران باستان هم گویشها و نواهای زبان فارسی گوناگون بوده و هر دوره گویش مردمی که دولتمردان از میان آنها برمی خاسته اند، زبان رسمی روزگار می شده است.

همان‌طور که آگاه شده‌اید، جان کلام به‌طور مجمل در مقدمهٔ این کتاب بیان شد، اما نکته‌ای که باید اشاره شود این است که در این نوشته قصد این نیست که تمام مطالب آن کاربرد داشته باشد، بلکه آرمان بنده بنا به حکم وظیفهٔ وجدانی و فرهنگی این بود که با رجوع به فرهنگهای معتبر فارسی و عربی، گفتار درست آنها را بیابم و در اختیار علاقه‌مندان و افراد فرهیخته قرار دهم.

می‌دانیم که زبان مثل هر پدیدهٔ دیگر اجتماعی در حال تکامل و دگرگونی است و در هنگام حرکت تکاملی و نو شدن، به پالایش خود می‌پردازد. آنچه که خوشایند باشد جذب می‌شود و آنچه ناخوشایند و فاقد کارایی باشد، دفع. پس بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که شاید این کار صددرصد نتواند رضایت ظُرفا و باریک‌بینان اهل ادب و فرهنگ و هنر را برآورد، اما آنچه مسلم است می‌تواند راهگشایی برای پویندگان آتی باشد. مانند همان کاری که در مورد آیات مثنوی معنوی و تأثیر آن در ادب فارسی و تعلیم انشاهای وصفی و نقلی و تخیلی در سالهای پیش از طرف نگارنده انجام شده است.

نظام‌الدین نوری

پژوهندگانی که امروزه دربارهٔ زبان و ادب ایران کهن کار می‌کنند، زبان هخامنشیان را «پارسی باستان» نامیده‌اند. از این زبان که زبان مادها هم بوده، نوشته‌ای بر روی کاغذ در دست نیست. نوشته‌های به یادگار مانده از آن روزگار، بر سنگها و تخته‌های سیم و زر به دست ما رسیده و دارای خطی است که هر حرف آن را تصویر چند میخ پیوند داده و بدین سبب آن را خط میخی نامیده‌اند.

بزرگترین و درازترین نوشته‌ای که از زبان هخامنشیان باقی مانده، سنگ نبشته‌ای است که به دستور داریوش بزرگ بر بالای صخره‌ای اُستوار در کوه بیستون کرمانشاه تراشیده‌اند و مراد آن بیشتر نمایش جهانگشاییهای وی بوده است. نظیر همین سنگ نبشته نیز موسوم به گنجنامه در جنوب همدان در دیوار دره‌ای، میان دو کوه موجود است.^۱

۱. نگارنده در سال ۱۳۶۰ که به شهر پرخاظره، اسطوره‌ای و تاریخی همدان سفر کردم، به «گنجنامه» رفتم. سنگ نبشته‌های گنجنامه نظیر همان سنگ نبشته‌هایی است که در نقاط دیگر ایران وجود دارد. خط آن میخی است و از چپ به راست نوشته شده است. طول و عرض آن زیاد و به طرز جالبی در دامنهٔ کوه که به دره منتهی می‌شود، قرار دارد.

این اثر تاریخی بسیار باشکوه و با اُبّهت است. محل بنای آن نیز بسیار دلگشا و در کنار رود، و در میان دو رشته کوه مستقر است. یک طرف آن را درختان تنومند گردو فرا گرفته و طرف دیگر آن را باغچه‌های زیبا و سرسبز. این رود کوچک که در این دره جاری است، به رشته گیسویی می‌ماند که از نوک قله به پایین کشیده و از عمر بازگونهٔ برفهای آن قله‌ها زندگی یافته است.

همدان یا هگمتانه از این نظر بسیار اهمیت دارد که اولین مرکز تشکیلات حکومت را انسجام بخشید و اساس حکومت آریایی در آنجا پی‌ریزی شده است. نقشهٔ شهر بسیار جالب است. تمام خیابانها دارای میدانهایی است و از این میدانها خیابانهای زیادی منشعب می‌شود و هر خیابان نیز به میدانهای متعدد ختم می‌شود و باز این میدانها به خیابانهای دیگر... یعنی تمام شهر از این میدانها تشکیل شده است و اگر شکل شهر را از بالا نگاه کنیم، به شکل دایره به نظر می‌رسد.

آن‌طور که از سخن گفتن مردم شهر پیدا بود، آنها به سه نوع زبان سخن می‌گفتند: کردی، ترکی، فارسی.

پس از بازدید، همدان را به قصد «غار علی‌صدر» ترک کردم. پیش از رسیدن به آن محل می‌بایست از شهرهای کبوترآهنگ، لاله‌جین و بهار می‌گذشتم. بهار شهری که اولین دانشجوی شهید دانشگاه مازندران در خاک آن آرمیده است، و اولین شهر را برای او سرودم:

عاشقان ذات خَلَق و دود	بر شهیدان خدا یکسر درود
اسوهٔ خلقی ره عرفان ما	ای علی، ای شهرةٔ یزدان ما
لیک تقدیر غنچهٔ نشکفته چید...	از بهاری وز بهاران گل دمید

این امر یاد شهید دیگری به نام غلامزاده از خطهٔ آذربایجان (شهر مراغه) را در من زنده کرد که

همزمان با زبان هخامنشی دو زبان دیگر نیز رواج داشته است: یکی از آنها زبان بخشهای کهنه اوستای زرتشت است و دیگری زبان کهن مردم هندوستان که هنوز هم در گوشه‌هایی از جنوب هند رایج است. این زبان را «سنسکریت» می‌گویند. زبانهای اوستایی، سنسکریت و فارسی باستان در واژه‌ها و دستور شباهت بسیاری باهم دارند و این همسانی، برجسته‌ترین نشانه همبستگی میان ایرانیان و هندیان است.

همان‌طور که اشاره شد، زبان پارسی باستان با زبان اوستا همزمان است. شاید پرسید: چرا در یک رزمان ایرانیان دو زبان رسمی داشته‌اند؟ پاسخ این است که: این دو زبان در دو بخش بزرگ ایران کهن جاری بوده و پژوهش و گمان، این اندیشه را استوار می‌دارد که مردم جنوب و غرب ایران زبان پارسی را به کار می‌برده‌اند و مردم شمال شرقی و مشرق، زبان اوستایی را. ظاهراً زبان شمال شرقی، زبان همان سرزمین مقدسی است که زرتشت با نام «ایران ویج» یاد می‌کند.

زبان اوستایی — با توجه به پاره‌های مانده از کتاب زرتشت — دو موج کهنه و نو یافته است. در میان بخشهای مانده اوستا، بخشی در دست است که گانه یا گانا (گاه = آهنگ، سرود) نام دارد. این بخش را زبان‌شناسان، کهنه‌تر و دیرینه‌تر از بخشهای دیگر اوستا می‌دانند و می‌گویند زبان خود زرتشت همین است که گاناهای اوستا را به آن سروده‌اند و بخشهای دیگر — که از نظر سیر زبان‌شناسی ساده و نوتر است.

این زبان پس از درگذشت زرتشت، دستکاری و به زبان مردم روزگاران بعد، بازنگاشته شده است. زرتشت، در زمان پادشاهی گشتاسب، دین خود را آشکار کرده و به یاری آن پادشاه، این آیین را گسترش داده است. به هرحال دوره گشتاسب و زرتشت را چند قرن پیشتر از هخامنشی و حضرت مسیح می‌دانند.

مسعودی، تاریخ نگار نامدار سده چهارم هجری نوشته است: اوستا را بر دوازده

چهره متبسم او هیچگاه از خاطرم محو نمی‌شود. او نیز دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه مذکور بوده است. گویی

گاهی قلم در وصف آنها نارسانست. به حکم وظیفه وجدانی چند بیت نیز نثار روح او نمودم:

اشک خون بارید ز ابر دیدگان	سبل آسا، موج خیز و بی‌امان
بساغریو ناله‌ها و صد امان	زانکه گلهای بهاری شد خران
او غلام حیدر کرار بود	در شجاعت زاده احرار بود
ای خوشا مرغی که از دام جهان	پرکشیده سوی اقلیم روان...

هزار پوست گاو با خطی که اختراع زرتشت بود، نوشته بودند و این پوستها در حمله اسکندر از میان رفت. این خط در زمان ساسانیان نیز رایج بوده و دین دبیری (نگارش دینی) نام داشته و خطهای دیگری که در زمان ساسانیان پدید آمده، گزینش یا تقلیدی از همین خط اوستا است و حتی بسیاری از حروف الفبای فارسی پس از اسلام، که آن را خط عربی می‌گویند، عین یا وارونه یکی از حروف اوستایی است.

در زمان داریوش سوم، اسکندر مقدونی با چهل هزار سپاه رهسپار آسیای صغیر (ترکیه) شد. وی در زمانی بسیار کوتاه، بخشی بزرگ از قلمرو هخامنشی را تسخیر کرد و داریوش سوم، پس از خیانتی که سردارانش به او کردند، شکست خورد و کشته شد. اسکندر سیزده سال بر ایرانیان حکومت کرد. وی پس از خوشگذرانیها و به آتش کشیدن تخت جمشید، سرانجام دچار تبی سخت شد و در کاخ بازمانده از شاهان بابل، جان سپرد.

هفتاد سال پس از درگذشت اسکندر، خاندانی از مردم اصیل خراسان فرمانروایی تازه‌ای را پی افکندند که نزدیک پانصد سال پایدار ماند. اینان را به نام اشکانیان می‌شناسیم. در زمان این خاندان، زبان ایرانی باز جان تازه گرفت، کتابها و سنگ نبشته‌هایی پدید آمد.

زبان اشکانیان (پارتی یا پهلوی اشکانی)، زبانی است که بی‌گمان آثار ادبی ارزنده داشته و در راه فرهنگ نظری و شعر، پیشرفتهایی کرده است. پژوهندگان، اصل داستان سندیادنامه را از روزگار این خاندان و از آثار آن می‌دانند.

کتاب دیگری در دست داریم به نام درخت آسوری‌ک که یک داستان منظوم از زبان پهلوی اشکانی است. بعد از اشکانیان، ساسانیان به حکومت رسیدند. ساسانیان چهارصد سال بر ایران فرمان راندند. از این دوره، کتابها، شعرها، ترانه‌ها و نوشته‌های گوناگون در دست داریم. سرگذشت، تاریخ، جغرافیا، پندنامه، شعر مذهبی، تفسیر اوستا و بسیاری نوشته‌های دیگر امروز در دست است که همه آنها را به دلیل شباهت و نزدیکی با زبان پارسی دوره اسلامی، خوانده و دانسته‌ایم. زبان و خطی که این کتابها و نوشته‌ها را به ما رسانیده است پهلوی نام دارد.

ساسانیان از خط زرتشت، شیوه‌ها و قلمهای گوناگون پدید آورده بودند که

هرکدام را برای گوشه‌ای از تمدن و نظام اجتماعی خود به کر می‌بردند.

ساسانیان آثار دینی را به دین دبیری می‌نوشتند، مردم با همدیگر به «هام دبیری» (نگارش همگانی) مکاتبه می‌کردند. در دیوانهای مالی و دفترهای اقتصادی کشور، آمار دبیری (خط حسابداری) را به کار می‌بردند و به همین ترتیب، ۲۸ شیوه گوناگون داشتند که از آن میان، نام هفت شیوه را در همه تاریخهای معتبر آغاز اسلام یاد کرده‌اند و یکی از آنها ویسپ دبیری (خط کامل و جامع) نام داشته، دارای بیش از سیصد و شصت نشانه الفبایی بوده که همه صداها، طبیعت، حتی آوای ریزش باران را نیز می‌نمایانده است.

اما از آن میان، خطی که به خط پهلوی معروف شده، هام دبیری یا آم دبیری است که ساده‌ترین شیوه نگارش ساسانیان و آموختن آن آسان بوده است و تنها دشواری که برای امروزیان در آن به چشم می‌خورد به کار بردن یک نشانه به جای چند صامت گوناگون است. برای نمونه: در این خط صامتهای دال، و جیم، ی و گاف را به یک صورت می‌نویسند و این خواندن یک متن پهلوی را دشوار می‌کند.

اما توجه داریم که برای کردم روزگار ساسانیان — که با واژه‌های زبان خود پیوند دهنی داشته‌اند — این دشواری در کار نبوده است.

پژوهندگان و سبک‌شناسان ادبیات کهن عقیده دارند که: در ایران کهن دو گونه نثر داشته‌ایم: نوشته‌های تاریخی و اداری. سنگ‌نبشته‌ها ساده و روشن بوده اما در نوشته‌های دینی و دانشی، شیوه خاصی به کار می‌رفته است و این شیوه‌ای است که طرح کلی آن را در همه کتابهای دینی، چون «عهد عتیق» (تورات) و قرآن نیز می‌بینیم. زبان ساسانیان با آمدن عرب، یکباره از بین رفت. بیش از چهارصد سال در ایران بدین زبان کتاب نوشتند و با آن سخن گفتند. شاخه‌ای از زبان ایرانی که پس از اسلام زبان ادبی شده است «فارسی دری» نامیده‌اند که «دری» به معنی درباری است و این زبان، زبان رسمی دربار ایران در دوره اشکانی و ساسانی بوده است. پژوهندگان دریافته‌اند که این زبان با زبانهای ایرانی دوره اشکانیان و ساسانیان دوگانگی اساسی ندارد و اگر اندک تفاوت واژه‌ها و ضمیرها و پسوندها را نادیده بگیریم درواقع اینها یک زبان هستند. اما گروهی از جویندگان فن زبانشناسی گمان دارند که زبان دری، زبان خراسان

و دنباله زبان اشکانی است زیرا ادبیات اسلامی ایران در خراسان رو به پیدایی نهاده و خراسان سرزمینی است که اشکانیان در آن فرمان می‌رانده‌اند و با توجه به اینکه در میان نواحی و گویشهای زبان ایرانی، گویش خراسانیان روشنی و خوشاهنگی ویژه‌ای داشته است، ساسانیان هم این گویش را رسمی شناخته و در دربار خود پذیرفته بودند. در تاریخ سیستان می‌خوانیم که یعقوب لیث سخت طرفدار نشر زبان فارسی بوده و محمد و صیف سیستانی، دبیر ویژه دربار وی نیز نخستین گام را در پیدایی شعر دری برداشت.

زبان دری در دوره ساسانیان با حمایت امیران سامانی و خاندان بلعمی و با تشویق یعقوب لیث صفاری و محمد بن و صیف و شاعرانی چون رودکی رواج یافت. همزمان با پیشرفت شعر دری، نثر فارسی نیز راه خود را می‌پیمود. دیرینه‌ترین نثری که به زبان دری به‌جای مانده (از سال ۳۴۶ هجری)، شاهنامه ابومنصوری است که این کتاب زمینه کار شاعر نامدار حماسه ایران، یعنی ابوالقاسم فردوسی طوسی شده است. همین او بود که ادامه کار گذشتگان را دنبال و زبان فارسی را با سرودن شاهنامه در ایران تثبیت کرده است.

این زبان در طول تاریخش مشکلات فراوانی را تحمل کرد. مثلاً در مقابل حملات اقوام بیگانه همچنان استوار ایستاده و دستخوش تغییر نشده است. تحولات زبان مثل تحولات انواع است. بدین ترتیب که یک نوع بر نوع دیگر پیروز می‌شود. مثلاً اسب چهار دست و پا بر اسب چند دست و پا پیروز شده است و در اثر تنازع بقا باقی مانده است. همین امر در مورد جایگزین و یا تخفیف و یا از بین رفتن کلمات نیز صادق است. مثل جایگزین شدن قرن و غم «عربی» به جای سده و اندوه «فارسی» و یا کلمه اهورا مزدا به مرور زمان تخفیف یافته و به صورت هرمز درآمده است.

چنین اند واژه‌های آنهرمن (اهریمن)، آرتخشَر (اردشیر)، امرداد (مرداد)، پوشره (پسر)، دشخوار (دشوار)، نامک (نامه)، بدسگال (بداندیش)، و نظایر اینها.

می‌دانیم که جامعه در حال تکامل و دگرگونی است. این دگرگونی در همه شئون جامعه مشهود است، از جمله در ادبیات. در حال حاضر کلماتی در زبان فارسی وجود دارد که قبلاً نبوده است. ورود این کلمات به ظهور و صدور تکنولوژی مربوط است،

مانند: کامپیوتر، تلویزیون، تلفن، فکس، فیزیوتراپی، ترم، ویرگول، ترافیک و نظایر اینها. برای معادل سازی این واژه‌ها تلاش و هزینه‌های زیادی صرف شده است اما باز می‌بینیم اغلب مردم واژه‌های کامپیوتر، تلویزیون، ویرگول را بیشتر به زبان می‌آورند تا رایانه و سیم و علامت مکث. پس معلوم شده است که انسان از هر چیزی که برای او جالب باشد به طرف آن جذب می‌شود و از هر چه که برایش ناخوشایند باشد، دفع. واژه‌هایی مانند: اعتقادات، پیشنهادات، اطلاعات در مکالمه و مکاتبه جا افتاده‌اند و تغییر آنها به اعتقادات، پیشنهادات، و اطلاعات قدری دشوار خواهد بود. گاهی مصلحت ایجاب می‌کند به همان شکل تلفظ شوند که با قواعد زبان فارسی منافات دارد.

با اینکه مدّت زیادی برای جایگزینی «ویرگول» معادلهایی ساخته شده است، اما مردم همچنان آن را مورد استفاده قرار می‌دهند. البته بعضی معادلهای فارسی خیلی راحت در مکالمات جا افتاده است، مانند: روانشناسی، جامعه شناسی، هنرپیشه و نظایر اینها.

در وهله نخست ضرور به نظر می‌رسد که تلفظ واژه‌های مورد استفاده خود را اصلاح و سپس به دنبال معادل سازی برویم. مانند: تلفظ چُنان، چُنین که از واژه‌های مرکب چُونان و چُونین تشکیل شده است و اغلب به صورت چَنان و چِنین بیان می‌شود و یا تلفظ درست واژه‌هایی مانند: عَناصِر، نِقاط، ثُبَات، گُمان، دُوم، حِین، اَحیاناً و نظایر اینها که به اشتباه به صورت: عَناصِر، نِقاط، ثُبَات، گُمان، دُوم، حِین، اَحیاناً تلفظ می‌شود.

در این کتاب سعی شده است در حد توان با توجه به لغت نامه دهخدا، فرهنگ معین، فرهنگ آندراج، فرهنگ رشیدی، ناظم الاطباء، برهان قاطع، المنجد فی اللغة والاعلام، فرهنگ نوین، الرائد، منجد الطلاب و فرهنگ جامع نوین موجود بوده است، واژه‌ها و اصطلاحاتی را گزینش و تدوین کنم. البته در بعضی واژه‌ها میان فرهنگها اختلافاتی از نظر حرکت واژه‌ها وجود دارد که هنگام لزوم در پانویست به آن اشاره شده است.

جای شگفتی است در کتابهای درسی (مثلاً در کتاب فارسی و آیین نگارش سال دوم نظام جدید) یک واژه مرکب در یک صفحه به دو صورت نوشته شده است مثل

واژه «مُقَرَّنَس» در سطر دوم صفحه ۱۵۶ به شکل «مُقَرَّنَس‌ها» و در سطر بیستم همان صفحه به شکل «مُقَرَّنَسها» نگاشته شده است و چنین است در صفحه ۱۷۰ سطر نوزده «ب» به اسم وصل شده و به شکل «روزبروز» نوشته شده است در صورتی که باید «روز به روز» نوشته شود. باید بدانیم که این نوع دوگانگی موجب دلسردی دانش‌آموزان به ویژه در درس املا می‌شود. البته این قبیل اشتباهات در کتابهای درسی به وفور یافت می‌شود، حتی در متون ادبی دانشگاهی.

در پایان متشکر می‌شوم از نکته سنجان و باریک بینانی که با اشاره‌ها و پیامهای اصلاحی خود، نگارنده را در این رسالت مقدس فرهنگی یاری کنند.

نظام‌الدین نوری

تابستان ۱۳۷۵

بخش نخست

درست بنویسیم

ات

علامت جمع «ات» مخصوص زبان عربی است و نباید با واژه‌های زبان فارسی ترکیب شود.

کاربرد «ات» را در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. هر اسمی که مشتق از کلمه عربی بوده و به حرف «ه» غیر ملفوظ مختوم باشد، پس از حذف آن با «ات» جمع بسته می‌شود، مانند: طبقه، کلمه، ثمره، مقدمه، استعاره، تعلیقه، اداره، لحظه، و مجله؛ که به شکل زیر نوشته می‌شوند:

طبقات، کلمات، ثمرات، مقدمات، استعارات، تعلیقات، ادارات، لحظات، و مجلات.

اما افزودن آن به آخر واژه‌های فارسی روا نیست و به جای گزارشات و سفارشات باید نوشت: گزارشها و سفارشها. پس بنابراین بهتر است:

بنویسیم	بنویسیم
گزارشات	گزارشها
فرمایشات	فرمایشها
سفارشات	سفارشها
دستورات	دستورها

«ات» در اسمهای ثلاثی مجرد عربی، مانند: اثر، نظر و نظایر اینها را با «ات» جمع نمی‌بندند، پس بنابراین باید:

بنویسیم	ننویسیم
اثرها	اثرات
نظرها	نظرات
خطرها	خطرات
نفرها	نفرات

برخی از جمعهای عربی مختوم به «ات» چنان جا افتاده است که اگر مفرد آنها را با «ها»ی فارسی جمع ببندیم، نارسا و دور از ذهن می‌نماید، مانند: اطلاعات، انتخابات... که به جای آنها دشوار است بگوییم: اطلاعاتها و انتخاباتها. پس بهتر است:

بنویسیم	ننویسیم
اطلاعات	اطلاعاتها
انتخابات	انتخاباتها
متصرفات	متصرفها
جعلیات	جعلیه‌ها
تسلیحات	تسلیح‌ها

یادآوری: خواندن برخی از واژه‌ها، پس از جمع، اندکی تغییر می‌کند مانند: صفحه، صدمه، جُمْلَه، حُجره، و نظایر اینها که می‌شود: صفحات، صدمات، جُمَلات، و حُجرات.

یادآوری: بسیاری از واژه‌های مختوم به «ه» ملفوظ به «ات» جمع بسته نمی‌شوند، مانند: قلعه، فایده، قُلّه، هدیه، قاعده، ترجمه، تجربه، و نظایر اینها که می‌شوند: قلاع، فواید، قُلُل، هدایا، قواعد، تراجم، تجارب.

۲ هر واژه‌ای که در زبان عربی مصدر باشد و بیش از سه حرف داشته باشد، آن را می‌توان با «ات» جمع بست، مانند: احساس، بیان، تذکر، تصادف، تعلیم، افتخار و نظایر اینها که می‌شوند: احساسات، بیانات، تذکرات، تصادفات، تعلیمات و افتخارات.

۳. برخی واژه‌ها را که در زبان عربی اسم هستند نیز می‌توان به «ات» جمع بست، مانند: حیوان، جماد، مایع، مسموع، معقول، معلوم، نبات، مهم، مقام که نوشته می‌شوند: حیوانات، جمادات، مایعات، مسموعات، معقولات، معلومات، نباتات، مهمات، مقامات.

است

وقتی کلمه پیش از «است» به «ا» (â) یا «و» (u) مختوم باشد «است» بدون «الف» نوشته می‌شود:

بنویسیم	ننویسیم
دانا است	دانا است
زیبا است	زیبا است
خشرو است	خشرو است
نیکو است	نیکو است

در بقیه موارد «است» با «الف» نوشته می‌شود:

بنویسیم	ننویسیم
کدام است	کدام است
ناتوان است	ناتوان است
باز است	باز است
زنده است	زنده است
نورانی است	نورانی است

اسمهای خاص

اسمهای خاص مصطفی، مرتضی، موسی، عیسی، مجتبی، یحیی، به همین صورت نوشته می‌شوند، مگر اینکه به دنبال آنها «ی» (i) مصدر یا نسبت یا نکره

بیاید. در این صورت به شکل زیر نوشته می‌شوند:

مصطفایی، مرتضایی، مجتبایی و...

یا مضاف واقع شوند و بعد از آنها صامت میانجی «ی» (y) و کسره اضافه بیاید. در این صورت به شکل زیر نوشته می‌شوند:

عیسای مریم، یحیای برمکی، موسای کلیم و...

— اسمهای خاص اسماعیل، ابراهیم، رحمان، اسحاق، هارون در فارسی به همین شکل نوشته می‌شوند. بنابراین:

بنویسیم	ننویسیم
اسماعیل	اسمعیل
ابراهیم	ابراهیم
رحمان	رحمن
اسحاق	اسحق
هارون	هرون

— کلمه‌های کاووس، سیاوش، داوود، طاووس، لهاور به همین شکل (یعنی با دو «و» نوشته می‌شوند). نام سیاوش اگر با «و» مفتوح تلفظ شود به شکل سیاوش نوشته می‌شود.

یادآوری: البته هرکسی حق دارد نام خود را به هر صورت که بخواهد بنویسد. بنابراین ویراستار مجاز نیست نام نویسنده یا مترجم کتابی را بر طبق قواعد فوق تغییر دهد.

ام، ای، ایم، اید

«ام»، «ای»، «ایم»، «اید» (اول و دوم شخص مفرد و جمع مضارع فعل «بودن»)

اگر:

۱. پس از کلمه‌ای قرار بگیرند که مختوم به حرف صامت یا مصوت مرکب ow

باشد، حرف «الف» آنها حذف می‌شود و باقیمانده به حرف صامت می‌پیوندد:

خشنود + ام خشنودم
خوشحال + ای خوشحالی
خندان + ام خندانیم
رهرو + اید رهروید

۲. پس از کلمه‌ای قرار بگیرند که مختوم به «ه» غیر ملفوظ باشند، «الف» آنها باقی می‌ماند:

آزاده + ام آزاده‌ام
فرزانه + اید آزاده‌اید

۳. پس از کلمه‌ای قرار بگیرند که مختوم به مصوت «ا» (ā) یا «و» (u) باشد، «الف» آنها تبدیل به «ی» می‌شود:

توانا + ام توانانیم
گویا + ای گویایی
خوشخو + ایم خوشخوئی
دانشجو + اید دانشجوید

۴. پس از کلمه‌ای قرار بگیرند که مختوم به مصوت «ی» (i) باشد، عین مورد فوق عمل می‌شود جز اینکه مصوت «ی» از کلمه قبل حذف می‌شود:

ایرانی + ام ایرانیم
ایرانی + ای ایرانیی
ایرانی + ایم ایرانیم
ایرانی + اید ایرانید

اند

هنگامی که کلمه پیش از «اند» (سوم شخص جمع مضارع فعل «بودن») به مصوت «ا» (ā) یا «و» (u) باشد، «اند» به صورت «یند» نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
توانایند	توانا اند / تواناند
دانشجویند	دانشجو اند / دانشجو ند
بعد از حروف متصل د، ذ، ر، ز، ژ، و، «اند» به صورت «ند» نوشته می شود:	
بنویسیم	نویسیم
خوشنودند	خوشنو داند
نافذند	نافذ اند
مسرو رند	مسرو راند
کار سازند	کار ساز اند
دیوند	دیو اند
رهروند	رهرو اند
در بقیه موارد «اند» به همین صورت و جدا از کلمه قبل (اما نزدیک به آن) نوشته می شود:	

بنویسیم	نویسیم
خندان اند	خندانند
مؤدب اند	مؤدبند
مستضعف اند	مستضعفند
متفمن اند	متفمنند
راضی اند	راضی بند

این، آن

قواعد پیوسته نویسی و جدانویسی «این» و «آن»، برحسب اینکه بعد یا قبل از کلمه به کار رود به قرار زیر است:

۱. «این» و «آن» (ضمیر یا صفتهای اشاره یا مبهم) جدا از کلمه بعد نوشته

می‌شوند:

بنویسیم	بنویسیم
اینهمه	این‌همه
آنهمه	آن‌همه
اینرا	این‌را
آنرا	آن‌را
آنوقت	آن‌وقت
آنگاه	این‌گاه
اینست	این‌است
اینسو	این‌سو
آنسو	آن‌سو
اینطور	این‌طور
اینگونه	این‌گونه
ازاینرو	ازاین‌رو
اینچنین	این‌چنین
آنچنان	آن‌چنان

— کلمه مرکبی که با یکی از کلمه‌های «این» و «آن» ساخته شده باشد تابع قاعده

کلمات مرکب است و سر هم نوشته می‌شود:

بنویسیم	بنویسیم
این‌جا	اینجا
آن‌جا	آنجا
آن‌چه	آنچه
این‌که	اینکه
آن‌که	آنکه

«اینجا» و «آنجا» فقط هنگامی جدا نوشته می‌شود که پیش از آنها کلمه «هم»

بیاید:

نویسیم

بنویسیم

همینجا

همینجا

همانجا

همانجا

مگر در صورتی که کلمه «هم» تکرار شود (برای توضیح بیشتر هم ... هم ...)

هم اینجا بودیم و هم آنجا

— ترکیب «آنکه» اگر به معنای «آن کس که» باشد جدا نوشته می شود:

آنکه در بحر قلزم است اسیر چه تفاوت کند ز یارانش

۲. «این» و «آن» (ضمیر یا صفتهای اشاره یا مبهم) جدا از کلمه قبل نوشته

می شوند:

نویسیم

بنویسیم

باین

به این

بآن

به آن

— کلمه مرکبی که با یکی از کلمه های «این» و «آن» ساخته شده باشد تابع

قاعده های کلمات مرکب است و سر هم نوشته می شود:

نویسیم

بنویسیم

هم این

همین

هم آن

همان

هرگاه میان حرف اضافه «به» و یکی از کلمه های «این» و «آن» صامت میانجی

«د» بیاید کلمه مجموعاً چنین نوشته می شود:

بدین، بدان

بـ (جزء پیشین فعل)

بـ (جزء پیشین فعل) پیوسته به فعل نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
ببینیم	به بینیم
بنشینیم	به نشینیم

— هنگامی که فعل با حرف «آ» آغاز شود با پیوستن «ب» به سر آن، علامت مد (~) از روی «آ» حذف می‌شود و صامت میانجی «ی» (به شکل «یی» میان «ب» و «آ» می‌آید:

بنویسیم	ننویسیم
بیاموز	بیآموز
بیاورید	بیآورید

— هنگامی که فعل با حرف «ا» (الف بی‌مد) آغاز شود و حرف «ب» به سر آن بیاید، حرف «الف» حذف می‌شود و به جای آن صامت میانجی «ی» (به شکل «یی» آورده می‌شود:

بنویسیم	ننویسیم
بیندازم	بیاندازم
بیفکنید	بیافکنید
بیفشانیم	بیافشانیم

به (حرف اضافه)

«به» (حرف اضافه) جدا از کلمه بعد نوشته می‌شود، مگر در کلمه «بجز»:

بنویسیم	ننویسیم
به او	باو
به پرویز	بپرویز
جابه‌جا	جابجا
یک به یک	یک بیک

به پرویز	بپرویز
در به در	در بدر
خود به خود	خود بخود
به طرف	بطرف
به سوی	بسوی

— در موارد نادری که «به» بر سر اسم می آید و آن را صفت می کند پیوسته به کلمه بعد نوشته می شود:

بنویدیم	ننویسیم
بهوش (= هشیار)	به هوش
ب (= شایسته)	به جا
بسزا (= سزاوار)	به سزا
بسامان	به سامان
بشرح (= مشروح)	به شرح
بنام (= مشهور)	به نام
بقاعده (= موافق قاعده)	به قاعده
بهنجار (= موافق هنجار)	به هنجار
نابهنجار	نابه هنجار

— حرف «ب» که در آغاز بعضی از ترکیبهای عربی می آید از نوع حرف اضافه فارسی نیست، بلکه حرف جر است و پیوسته به کلمه بعد نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
بشخصه	به شخصه
برأی العین	به رأی العین
بعینه	به عینه
بنفسه	به نفسه
بذاته	به ذاته
مابازا	مابه ازاء

— حرف اضافه «به» هنگامی که پیش از ضمائر سوم شخص و پیش از ضمائر «این» و «آن» قرار می‌گیرد، گاهی با صامت میانجی «د» همراه است. در این موارد، به صورت «به» و چسبیده به صامت میانجی «د» نوشته می‌شود:

بنویسیم	ننویسیم
بدو	به‌دو
بدیشان	به‌دیشان
بدین	به‌دین
بدان	به‌دان
بدانها	به‌دانها

بی

«بی» معمولاً جدا از کلمه بعد نوشته می‌شود:

بنویسیم	ننویسیم
بی‌قرار	بیقرار
بی‌درنگ	بیدرنگ
بی‌گناه	بیگناه
بی‌سواد	بیسواد
بی‌شعور	بیشعور
بی‌حوصله	بیحوصله
بی‌قاعده	بیقاعده
بی‌چون و چرا	بیچون و چرا

استثناً در کلمات زیر «بی» پیوسته نوشته می‌شود:

بیخود، بیهوده، بیعار، بیکار، بیجا، بیزار، بیچاره، بیداد، بیراه، بیراهه، بینوا، (و نیز چند کلمه کم استعمال دیگر).

ة ت

حرف «ة» در پایان کلمه‌های مأخوذ از عربی در صورتی که در فارسی تلفظ نشود به صورت «ه» غیر ملفوظ نوشته می‌شود: مراجعه، مساعده، معاینه، علاقه، حوصله، نخبه، حامله، قابله. این نوع کلمه‌ها تابع قواعد مربوط به «ه» غیر ملفوظ است («ه» غیر ملفوظ).

حرف «ة» در بسیاری از کلمه‌های دیگر در فارسی به صورت «ت» تلفظ می‌شود و باید به صورت «ت» نوشته شود: مراجعت، مساعدت، مباحثات، زکات، حیات، مشکات، صلات، قضات، دعاء. همچنین است ترکیب‌هایی مانند: نعمت‌الله، حشمت‌الله، نصرت‌الله، رحمت‌الله.

— حرف «ة» در بعضی از ترکیب‌ها و عبارتهای عربی متداول در فارسی به همان صورت عربی نوشته می‌شود: دایرة المعارف، حجة الاسلام، ثقة الاسلام، روضة الصفا، قسبة الیه، رحمة الله علیه، كاملة الوداد، ليلة القدر.

تر، ترین

پسوندهای «تر» و «ترین» به کلمه پیش از خود می‌پیوندند:

بنویسیم	بنویسیم
آسانتر	آسانتر
سیاه‌تر	سیاه‌تر
مهربان‌ترین	مهربان‌ترین
نزدیک‌تر	نزدیک‌تر

در صورتی که کلمه پیش از «تر» و «ترین» به حرف «ت» مختوم باشد، این دو پسوند طبق قاعده کلمات مرکب (مرکب) جدا نوشته می‌شوند زیرا در تلفظ مشدد

می‌شود و چون زبان فارسی فاقد تشدید است، به همین علت جدا از هم اما با فاصله کم نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
زشت‌تر	زشتتر
درشت‌تر	درشتتر
در صورتی که کلمه پیش از «تر» و «ترین» مرکب باشد، این دو پسوند جدا نوشته می‌شوند زیرا خواندن را دچار اشکال می‌کند:	

بنویسیم	نویسیم
بدفرجام‌تر	بدفرجام‌تر
بی‌کس‌تر	بی‌کس‌تر
جانکاه‌تر	جانکاه‌تر
خشمگین‌تر	خشمگین‌تر
خطرناک‌تر	خطرناک‌تر
خوشنام‌تر	خوشنام‌تر
دل‌تنگ‌تر	دل‌تنگ‌تر
روشن‌دل‌تر	روشن‌دل‌تر
کمیاب‌تر	کمیاب‌تر
گمراه‌تر	گمراه‌تر

تنوین

علامت تنوین مفتوح در کلمات عربی متداول در زبان فارسی مخصوص زبان عربی است و در فارسی کاربردی ندارد. بنابراین کلمات فارسی را باید طبق قواعد زبان فارسی نوشت. مانند:

بنویسیم	نویسیم
زبانى	زباناً
جانى	جاناً
گاهى	گاهاً
به ناچار	ناچاراً
تلفنى	تلفناً
تلگرافى	تلگرافاً
دوم	دوماً
سوم	سوماً

علامت تنوین مفتوح در کلمه‌های عربی متداول در فارسی، همه جا روب «الف» قرار می‌گیرد و به صورت «أ» نوشته می‌شود: کاملاً، اثباتاً، موقتاً، اتفاقاً، عمداً، مطلقاً، حقاً، ابداً، اصلاً. این علامت در کلمات عربی جایز بوده و به شکل زیر نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
عجالتاً	عجالةً
حقیقتاً	حقیقةً
دفعتاً	دفعهً
نسبتاً	نسبةً
جزئاً	جزءً
ابتدائاً	ابتداءً
عمدتاً	عمدةً
استثنائاً	استثناءً

علامت تنوین مضموم به صورت «و» نوشته می‌شود: مضافاً الیه، مقسومٌ الیه، مشارٌ الیه، معظمٌ له، معزى الیه

چه

«چه» جدا از کلمه بعد نوشته می شود، مگر در بعضی کلمات مرکب مانند:

چطور، چگونه، چکار، چقدر، و نیز چرا (به معنای «برای چه»).

بنویسیم	بنویسیم
چه سان؟	چه سان؟
چه کردی؟	چه کردی؟
چه کار کردی؟	چه کار کردی؟
چه کنم؟	چه کنم؟
چطور آمد؟	چطور آمد؟
چگونه رفتی؟	چگونه رفتی؟
چقدر دیر کردی!	چقدر دیر کردی!

— «چه» جدا از کلمه قبل نوشته می شود، مگر در مورد آنچه و چنانچه.

— دقت کنید که «چه» «پسوند تصغیر» همیشه به کلمه قبل می پیوندد: بازیچه،

میدانچه، خوانچه، تیمچه، گویچه، درختچه.

را

را در همه جا جدا از کلمه قبل نوشته می شود، مگر در کلمه چرا.

بنویسیم	بنویسیم
آن را	آن را
کتاب را	کتاب را
چرا رفتی؟	چرا رفتی؟

یاد آوری: کلمه چرا (= برای چه با ترکیب «چه را» (= چه چیز را) که جدا نوشته

می شود اشتباه نشود.

چرا برداشتی؟ = برای چه برداشتی؟
چه را برداشتی؟ = چه چیز را برداشتی؟

ضمایر ملکی

ضمایر ملکی ے م، ے ت، ے ش، ے مان، ے تان، ے شان، (که آنها را «ضمایر پیوسته» یا «ضمایر اضافه» یا «ضمایر مضاف الیهی» نیز می نامند) اگر:
— پس از کلمه ای قرار بگیرند که مختوم به حرف صامت یا مصوت مرکب ow باشد، به آن می چسبند:

کتاب + ے م کتابم
دفتر + ے ت دفترت
قلم + ے مان قلممان
لباس نو + ے تان لباس نوتان
گندم و جو + ے شان گندم و جوشان
— پس از کلمه ای قرار بگیرند که مختوم به «ه» غیر ملفوظ باشد، سه ضمیر جمع بدون تغییر به آن می چسبند، اما به سه ضمیر مفرد یک حرف «الف» افزوده می شود:

جامه + ے م جامه ام
جامه + ے ت جامه ات
جامه + ے ش جامه اش
جامه + ے مان جامه مان
جامه + ے تان جامه تان
جامه + ے شان جامه شان
— پس از کلمه ای قرار بگیرند که مختوم به مصوتهای «ا» (ā) و «و» (ū) باشد، به صورت «یم»، «یت»، «یش»، «یمان»، «یتان»، «یشان» درمی آیند:

کتابها + م کتابهایم
 کتابها + مان کتابهایمان
 گفتگو + ت گفتگویت
 گفتگو + شان گفتگویشان

— پس از کلمه‌ای قرار بگیرند که مختوم به حرف مصوت «ی» (i) باشد،
 به صورت زیر نوشته می‌شوند:

بارانی + م بارانیم
 بارانی + ت بارانیت
 بارانی + ش بارانیش
 بارانی + مان بارانیمان
 بارانی + تان بارانیتان
 بارانی + شان بارانیشان

کسره اضافه

کسره اضافه در واقع به صورت کوتاه «e» است که میان مضاف یا مضاف الیه یا موصوف و صفت قرار می‌گیرد:

دیوارِ باغ (مضاف و مضاف الیه)
 دیوارِ بلند (موصوف و صفت)

کسره اضافه اگر بعد از کلمه‌ای بیاید که مختوم به صامت باشد، در نوشتار علامت خاصی ندارد (بجز احياناً علامت «زیر») و بنابراین مشکلی ایجاد نمی‌کند.
 کسره اضافه اگر بعد از کلمه‌ای بیاید که مختوم به مصوت باشد، چون توالی دو مصوت در فارسی محال است ناچار میان آنها یک حرف صامت می‌آید که اصطلاحاً به آن «صامت میانجی» می‌گویند. این صامت میانجی در اکثر موارد «ی» (y) است و در بعضی موارد «و» (v) و «همزه» و «د». در زیر این موارد را بررسی می‌کنیم:

بعد از مصوتهای «ا» (ā) و «و» (u)، صامت میانجی «ی» می‌آید و به همین صورت نوشته می‌شود:

خدا + مهربان خدای مهربان
آهو + دشت آهوی دشت

بعد از مصوت «ی» (i)، در گفتار، صامت میانجی «ی» می‌آید، اما در نوشتار علامتی نمی‌گیرد:

کشتی + بزرگ کشتی بزرگ
ماهی + دریا ماهی دریا

بعد از «ه» غیر ملفوظ، که در حقیقت جانشین مصوت است، در گفتار، صامت میانجی «ی» (y) می‌آید و در نوشتار «همزه» در بالای «ه» نوشته می‌شود:

خواننده + روزنامه خواننده روزنامه
جامه + سیاه جامه سیاه

یادآوری: «ء» درواقع «ی» اضافه است که به مرور به صورت «ء» درآمده و معمول شده است.

— بعد از مصوت مرکب ow در گفتار، صامت میانجی «و» (v) می‌آید، اما در نوشتار علامتی نمی‌گیرد (برای توضیح بیشتر رجوع شود به «مصوت مرکب ow»):

راهرو + باریک راهرو باریک
خسرو + خوبان خسرو خوبان

صامت میانجی «همزه» فقط مربوط به کلمات مأخوذ از عربی است. فارسی‌زبانان ترجیح می‌دهند همزه‌ای را که بعد از حرف «ا» (ā) می‌آید، به صورت «ی» بنویسند و تلفظ کنند:

علماء + بزرگ علمای بزرگ
املاء + کلمه املائی کلمه

درحال حاضر «ء» از آخر واژه‌هایی مانند: املاء، انشاء، اعضاء و... حذف شده است. اما همزه‌ای که بعد از حروف دیگر می‌آید به همان صورت همزه نوشته می‌شود:

شیء + عجیب شیء عجیب

جزء + ناچیز جزء ناچیز

درمورد صامت میانجی «د»، که از مقوله کسره اضافه نیست، رجوع شود به «به».

اما بعد از کلماتی مانند دانشجو، مو، و... می‌نویسیم:

دانشجوی دانشگاه

موی سیاه

بوی خوش

که

«که» جدا از کلمه قبل نوشته می‌شود، مگر در بعضی از کلمات مرکب، مانند

بلکه، اینکه، آنکه.

ننویسیم

وقتی که

هنگامی که

زمانی که

در صورتی که

در حالی که

به طوریکه / بطوریکه

چنین که

بنویسیم

وقتی که

هنگامی که

زمانی که

در صورتی که

در حالی که

به طوری که

چنین که

— کلمات مرکب چنان که و همین که را می‌توان سر هم نوشت.

مرکب (کلمات)

اجزای کلمه مرکب معمولاً پیوسته به هم نوشته می شوند:

بنویسیم	نویسیم
بزرگداشت	بزرگ داشت
پنجساله	پنج ساله
دستفروش	دست فروش
دوستکام	دوست کام
صاحبدل	صاحب دل
نیکبخت	نیک بخت
نگهداری	نگه داری
همخوانی	هم خوانی
یکباره	یک باره
یکشنبه	یک شنبه
خوشخو	خوش خو
هموطن	هم وطن

— در کلمه مرکبی مه پیوسته نوشتن دو جزء آن سبب اشتباه یا دشواری در نوشتن و خواندن کلمه شود بهتر است این دو جزء جدا از هم (اما نزدیک به هم) نوشته شود:

بنویسیم	نویسیم
مشتق پذیر	مشتق پذیر
زیست شیمی	زیست شیمی
کینتوزی	کینتوزی
هم ارزی	هم ارزی
هم منزل	هم منزل

یک کاسه

خوش مشرب

خوش سخن

صاحب سخن

یک کاسه

خوش مشرب

خوش سخن

صاحب سخن

— کلمه مرکبی که جزء دوم آن با «آ» (الف مددود) شروع شود معمولاً پیوسته نوشته می شود و علامت مد از بالای حرف «آ» حذف می شود:

بنویسیم

پیشامد

پیشاهنگ

خوشامد

خوشایند

دل آرام

دل آزار

رهاورد

کارایی

ننویسیم

پیشآمد/پیش آمد

پیشاهنگ / پیش آهنگ

خوشآمد / خوش آمد

خوش آیند / خوش آمد

دل آرام / دل آرام

دل آزار / دل آزار

رهاورد / ره آورد

کارایی

در این مورد نیز اگر پیوسته نوشتن کلمه سبب اشتباه یا دشواری در نوشتن و خواندن آن شود، دو جزء جدا از هم (اما نزدیک به هم) نوشته می شود:

بنویسیم

دست آموز

جان آفرین

حسن آباد

دانش آموز

غول آسا

ننویسیم

دستاموز

جانا فرین

حسناباد

دانشآموز

غولاسا

— کلمه مرکبی که جزء دوم آن با «الف» (بی مد) شروع شود جدا از هم (اما نزدیک به هم) نوشته می شود:

بنویسیم	نویسیم
هم‌اتاق	هماتاق
هم‌ارز	همارز
هم‌اکنون	هماکنون
هم‌اسم	هماسم
خوش‌اخلاق	خوشاخلاق
روح‌انگیز	روحانگیر
دل‌افسرده	دلافسرده
دست‌افشان	دستافشان
صاحب‌اختیار	صاحباختیار

در مصدرهای مرکب و صیغه‌های فعلی آنها، دو جزء جدا از هم (اما نزدیک به

هم) نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
بزرگ داشتن	بزرگداشتن
چشم پوشیدن	چشمپوشیدن
چشم داشتن	چشمداشتن
دل دادن	دلدادن
نگاه داشتم	نگاهداشتم
نگاه داشتن	نگاهداشتن
نگه داشتن	نگهداشتن

اما کلمات مرکبی که از این مصدرها حاصل می‌شود سر هم نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
چشمپوشی	چشم‌پوشی
چشمداشت	چشم‌داشت
دل‌داده	دل‌داده
نگاهداری	نگاه‌داری

نگاهدارنده	نگاهدارنده
نگاهداشت	نگاهداشت
مبارکباد	مبارکباد

مبارکباد

اگر «مبارکباد» در آخر جمله به شکل فعل بیاید باید جدا از هم نوشته شود. مثل: روز معلم مبارک باد. اگر غیر از این باشد به صورت مرکب نوشته می‌شود: برای عرض مبارکباد به منزل ایشان رفتیم.

برای گرامیداشت خاطره او جشنی برپا کردند.
خاطره آن مرحوم را گرامی داشت.

در ترکیبهای عربی که در زبان فارسی کاربرد دارند، کلمه‌های مستقل جدا از هم نوشته می‌شوند:

بنویسیم	بنویسیم
انشاءالله	ان شاءالله
عنقریب	عن قریب
علی‌حده	علی حده
علیهذا	علی هذا
منجمله	من جمله
معهدا	مع هذا

— کلمه مرکبی که جزء دوم آن «شناس» یا «شناسی» باشد جدا از هم (اما نزدیک به هم) نوشته می‌شود:

بنویسیم	بنویسیم
باستانشناسی	باستان شناسی
جنبششناسی	جنبش شناسی
روانشناسی	روان شناسی
زبانشناسی	زبان شناسی
زیستشناس	زیست شناس

— در کلمه مرکب اگر حرف آخر جزء اول و حرف اول جزء دوم یکسان باشد، دو جزء جدا از هم (اما نزدیک به هم) نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
خوشبخت‌تر	خوشبختتر
زشت‌تر	زشتتر
دوست‌تر	دوستتر
یک‌کاسه	یککاسه
داستان‌نویس	داستاننویس
مهمان‌نواز	مهماننواز
درون‌نگر	دروننگر
جهان‌نما	جهاننما
فرش‌شویی	فرششویی
سلاخ‌خانه	سلاخخانه
تاب‌بازی	تاببازی
هم‌میهن	هممیمین

مصدر مرکب قاعده جدانویسی و پیوسته نویسی آن مرکب (کلمات).

مصوتِ مرکبِ OW

حرف «و» پایانی، هنگامی که مصوتِ مرکبِ ow باشد و در حالت اضافه یا ملکیت یا نسبت یا وحدت و نظایر اینها پیش از مصوت دیگری قرار گیرد، در نوشتن تغییر نمی‌کند (اما در خواندن ow تبدیل به ov می‌شود).

بنویسیم	نویسیم
دو صد متر	دوی صد متر

جوی دوسر	جو دوسر
لباس نویم/لباس نوام	لباس نُوَم
راهروی تاریک	راهرو تاریک
رهرویی مانند او/	رهروی مانند او
رهروای مانند او	
خسرویان	خسروان
جلوی خانه	جلو خانه
پلوی بی خورش	پلو بی خورش

یادآوری: باید دانست که مصوت «و» پایانی در همه واژه‌های فارسی (یا کلمات عربی و ترکی رایج در فارسی) در حقیقت مصوتِ مرکبِ ow است (و نه مصوتِ کوتاه o)، مگر در مورد سه کلمهٔ تو (ضمیر دوم شخص مفرد)، دو (عدد) و چو (فقط مستعمل در شعر، به معنای «هنگامی که» یا «چون»). در مورد واژه‌هایی که در صد سال اخیر از زبانهای خارجی به فارسی وارد شده‌اند (مانند تابلو، رادیو و...) هنوز دستورنویسان تصمیم‌نهایی نگرفته‌اند که آیا باید حرف پایانی آنها را مصوتِ مرکبِ ow به‌شمار آورد، یا مصوتِ کوتاهِ o. اما رفتار فارسی‌زبانها (هنگام گفتار) با این مصوت در سالهای اخیر مصوتِ کوتاه گرایش دارد.

می، همی

«می» و «همی» جدا از فعل نوشته می‌شوند:

بنویسیم	ننویسیم
می‌گویم	میگویم
می‌رفتند	میرفتند
می‌افتاد	میافتاد
می‌آمد	میآمد

همیرفت

همی رفت

همیگویم

همی گویم

یادآوری: دقت کنید که «می» اگر جزو ماده فعل باشد باید پیوسته به فعل نوشته شود، مانند: بعضی از صیغه‌های فعل «مردن».

نمیرد، نمیری، می میرد

نـ (علامت نفی)

«ن» (علامت نفی و جزء پیشین فعل) پیوسته به فعل نوشته می شود:

ننویسیم

بنویسیم

نه خوابیم

نخوابیم

نه گوید

نگوید

نه نویسد

بنویسد

مگر در موردی که حرف ربط همپایگی است و به صورت مکرر (نه... نه...) به کار

می رود.

نه می خورم، نه می نوشم

نه می تواند بخواند و نه می تواند بنویسد.

— هنگامی که فعل با «آ» (الف ممدود) آغاز شود با پیوستن «ن» به سر آن،

پیوسته نوشته می شود و علامت مد (~) از روی «آ» حذف می شود و صامت میانجی

«ی» (به شکل «یب» میان «ن» و «آ» می آید:

ننویسیم

بنویسیم

نیامد

نیامد

نیاورید

نیاورید

نیارامید

نیارامید

— هنگامی که فعل با حرف «ا» (الف بی مد) آغاز شود و حرف «ن» به سر

آن بیاید، حرف «الف» حذف می‌شود و به جای آن صامت میانجی «ی» (به شکل «یی») آورده می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
نیفتی	نیافتی
نیفکن	نیافکن

هـ (غیر ملفوظ)

در کلمه‌ای که به «هـ» غیر ملفوظ (یا «هـ» بیان حرکت) مختوم باشد در حالت اضافه (اعم از مضاف یا مضاف الیه یا موصوف و صفت) علامت همزه بالای «هـ» گذاشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
خواننده روزنامه	خواننده‌ی روزنامه
جامه سیاه	جامه‌ی سیاه

— هنگام پیوستن به «-ان» (علامت جمع) به صورت «گ» در می‌آید:

بنویسیم	نویسیم
بندگان	بنده‌گان
آزادگان	آزاده‌گان
تشنگان	تشنه‌گان

— هنگام پیوستن به «ی» (i) اسم ساز (و نیز گاهی صفت ساز) به صورت «گ»

در می‌آید:

بنویسیم	نویسیم
بندگی	بنده‌گی
آزادگی	آزاده‌گی
تشنگی	تشنه‌گی

زنده‌گی	زندگی
هفته‌گی	هفتگی
خانه‌گی	خانگی

— «ی» (i) صفت ساز بعد از «ه» غیر ملفوظ به صورت «ای» نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
سرمه‌ای	سرمه‌ئی / سرمه‌یی / سرمه
روزنامه‌ای	روزنامه‌ئی / روزنامه‌یی / روزنامه
پاوه‌ای	پاوه‌ئی / پاوه‌یی / پاوه

— «ی» (i) نکره یا وحدت بعد از «ه» غیر ملفوظ به صورت «ای» نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
دسته‌ای	دسته‌ئی
آزاده‌ای	آزاده‌ئی / آزاده‌یی
خانه‌ای	خانه‌ئی / خانه‌یی
نامه‌ای	نامه‌ئی / نامه‌یی

— «ه» غیر ملفوظ پیش از پسوند حذف نمی‌شود:

بنویسیم	نویسیم
علاقه‌مند	علاقمند
علاقه‌بند	علاقبند
بهره‌مند	بهرمند
بهره‌ور	بهرور
دیده‌بان	دیدبان

— «ه» غیر ملفوظ پس از «-ها» (علامت جمع) حذف نمی‌شود:

بنویسیم	نویسیم
جامه‌ها	جامها
خانه‌ها	خانهها
شاخه‌ها	شاخها

نامه‌ها نامها

یادآوری: حرف «ه» در پایان بسیاری از کلمات ملفوظ است و نباید آن را با «ه» غیر ملفوظ اشتباه کرد. در این موارد «ه» از قاعده حروف متصل تبعیت می‌کند، یعنی پیوسته به حرف بعد نوشته می‌شود و در حالت اضافه همزه نمی‌گیرد:

بنویسیم ننویسیم

گرهی (= یک گره)

گره‌ای

عذر موجهی

عذر موجه‌ای

او متوجه مشکل شد

او متوجه مشکل شد

این نکته به ویژه در مورد کلمه ده (ماده فعل «دادن») و مشتقات و ترکیبات آن درخور توجه است، مانند: فرمانده، سازمانده، بازده، سودده، خانمان برپادده و... بنابراین مثلاً باید نوشت: فرمانده سپاه (بدون همزه روی «ه» و نه فرمانده سپاه).

ها

«ها» (علامت جمع) به کلمه پیش از خود می‌پیوندد:

بنویسیم

ننویسیم

کتابها

کتاب‌ها

آیینها

آیین‌ها

آنها

آن‌ها

تعریفها

تعریف‌ها

ماهها

ماه‌ها

کوهها

کوه‌ها

راهها

راه‌ها

مگر در موارد زیر:

۱. بعد از کلمه‌هایی که به «ه» غیر ملفوظ مختوم باشد:

بنویسیم	نویسیم
نامه‌ها	نام‌ها
خانه‌ها	خان‌ها
مسئله‌ها	مسئله‌ها

۲. بعد از نام‌های خاص:

بنویسیم	نویسیم
فردوسی‌ها	غردوسی‌ها
حافظ‌ها	حافظ‌ها

۳. بعد از واژه‌های بیگانه نام‌نوس:

بنویسیم	نویسیم
مرکانتیلیست‌ها	مرکانتیلیست‌ها

۴. بعد از کلمه‌ای که در گیومه قرار گرفته باشد یا با حرفی غیر از حروف متن

باید چاپ شود:

بنویسیم	نویسیم
این «ایرانی»‌ها	این «ایرانیها»
این به اصطلاح «متمدن»‌ها	این به اصطلاح «متمدن»‌ها

هم (پیشوند اشتراک)

هم (پیشوند اشتراک) همواره پیوسته به کلمه بعد نوشته می‌شود:

بنویسیم	نویسیم
هماهنگ	هم‌آهنگ
هماواز	هم‌آواز
همچشمی	هم‌چشمی
همچنین	هم‌چنین

همچنان	همچنان
همدلی	همدلی
همزبان	همزبان
همکیش	همکیش

هم (پسوند اشتراک) در صورتی جدا نوشته می شود که کلمه بعد از آن با حرف «میم» شروع شده باشد:

بنویسیم	ننویسیم
هم میهن	هممیهن
هم مسلک	هممسلک
هم مذهب	هممذهب
هم مدرسه	هممدرسه
هم مشرب	هممشرّب
هم معنی	هممعنی

هم (قید)

هم (قید) جدا از کلمه قبل نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
من هم به کتابخانه رفتم	منهم به کتابخانه رفتم
این هم از آنهاست	اینهم از آنهاست
هم او پرسید	همو پرسید
مگر در مورد همین: همان، همچنین، همچنان.	

بنویسیم	ننویسیم
همین را گفت	هم این را گفت
همان را می خواستم	هم آن را می خواستم

یاد آوری: کلمه «هم» اگر به صورت مکرر به کار رود («هم... هم...») بی‌استثنا از کلمه بعد جدا نوشته می‌شود:
هم این را خواندم و هم آن را.

همان

«همان» جدا از کلمه بعد نوشته می‌شود:

بنویسیم	ننویسیم
همان روز	همانروز
همان جا	همانجا
همان طور	همانطور
همان گونه	همانگونه

همزه در آغاز کلمه

همزه آغازی در فارسی همیشه به صورت «الف» نوشته می‌شده است، مانند: آن، او، ایران، امید؛ جز در سالهای اخیر که همزه آغازی بعضی از کلمه‌های مأخوذ از زبانهای خارجی را به صورت «ئ» می‌نویسند، مانند: ئیدروژن. اما این املا خلاف قاعده است.

همزه در پایان کلمه

همزه پایانی فقط در کلمه‌های مأخوذ از عربی به کار می‌رود و شیوه املاي آن در فارسی به شرح زیر است:

۱. پس از مصوت کوتاه َـ (a) به صورت «أ» یا «أ» نوشته می‌شود:

مبدأ، منشأ، ملجأ، خلأ

همزه این نوع کلمات هنگام پیوستن به «ی» (i) نسبت یا وحدت به صورت «ئ» یا «ئ» در می‌آید:

۲. پس از مصوت کوتاه ُـ (o) به صورت «ؤ» نوشته می‌شود:

لؤلؤ، تَلَلُؤ

۳. غیر از دو مورد بالا، همه جا به صورت «ء» نوشته می شود:

جزء، سوء، بطلی، بَطء، (= کندی)، شئیء

همزه این دسته از کلمات هنگام پیوستن به «ی» (i) نسبت یا وحدت به صورت

«ئ» نوشته می شود:

جزئی، سوئی، شیئی

همزه پایانی پس از مصوت کوتاه «ا» (a) معمولاً حذف می شود:

ابتدا، انشاء، املا، امضا، انقضا، اجرا، انبیا، اطبا، وزرا.

و در اضافه، به «ی» بدل می شود:

ابتدای کار، انشای سلیس، املاى فارسی، امضای خوانا، انقضای

مدت...

یادآوری: چنانکه گفته شد، همزه پایانی در کلمه های فارسی به کار نمی رود،

بنابراین بها (= قیمت) که کلمه فارسی است بدون همزه نوشته می شود و نباید آن را با

بهاء (= روشنائی، فروغ) که کلمه عربی است اشتباه کرد.

همزه در میان کلمه

همزه در فارسی هرگز در میان یا پایان کلمه قرار نمی گیرد. بنابراین آنچه در

میان کلمه های فارسی به ظاهر همزه تلفظ می شود در حقیقت «ی» (y) است و باید به

صورت «ی» نوشته شود (جز در مورد کلمه زائو):

نویسیم

بنویسیم

آئین

آیین

آئینه

آیینه

پائیز

پاییز

پائین

پایین

رویدن	روییدن
بوئیدن	بوییدن
موئین	مویین
روئین تن	رویین تن
بفرمائید	بفرمایید
روشنائی	روشنایی

— همزه میانی در کلمه های مأخوذ از عربی و سایر زبانهای بیگانه تابع قواعدی است که در زیر شرح می دهیم:

۱. پس از مصوت کوتاه َـ (a) به صورت «اُ» نوشته می شود:
 رأس، رأفت، مأخذ، مأنوس، مستأجر، مأمن، مأوا، تأثیر، تألیف، تأدیب.
 ۱. پس از مصوت کوتاه َـ (a) و پیش از مصوت بلند «آ» (ā) به شکل «آ» نوشته می شود:

منشآت، مآل، مأخذ (جمع مأخذ)، مآب، لآلی
 ۱. پس از حرف صامت ساکن و پیش از مصوت بلند «آ» (ā) به صورت «آ» نوشته می شود:

قرآن، مرآت
 ۴. پس از مصوت کوتاه ُـ (o) به صورت «ؤ» نوشته می شود:
 مؤمن، مؤتمن، رؤیت، رؤیا، مؤذن، مؤنث، مؤسس، مؤید، سؤال، فؤاد، مؤانست.

غیر از موارد چندگانه فوق، همه جا به صورت «ئ» یا «آ» نوشته می شود:
 الف: پس از مصوت کوتاه ِـ (e):

انتلاف، تخطئه، تبرئه، توطئه، لئام، سیئات، تئاتر، بئاتریس، سئانس، رئالیست، اورلئان.

ب. پس از مصوت کوتاه َـ (a):

مسئله، هیئت، جرئت، قرائت، دنائت، اسائه، ارائه، ژوئن، پنگوئن

ج. پس از مصوت کوتاه ِـ (e):

مسائل، مصائب، جائز، رسائل، قائل، خائف، صائب، علانم، ملائکه، کائنات، نوئل، سوئد، سوئز، بوئن.س آیرس، رافائل، بوسوئه
همزه فوق را فارسی زبانان در بیشتر موارد با صوت «ی» (y) تلفظ می‌کنند. به شکل «ی» می‌نویسند:

جایز، زایل، قایل، عواید، فواید، عایق، شمایل، سایر، طایر، فضایل، نایل، طایفه، قبایل، نایب، قصاید، و...
د. پیش از مصوت بلند «و» (u):

شنون، رئوس، رئوف، مئونت، مسئؤل^۱، مرئوس، کاکائو، زئوس، شائول، سئول، پرومئئوس.
ه پس از مصوت کوتاه «ُ» (e). این مورد فقط مربوط به کلمه‌های مأخوذ از زبانهای غربی است:

مائومائو، لائوس، لئون، لتئولئم، ناپلئون، تتئودور، نئون، کلئوپاترا، لئوپولد، بورنئو، ژئوفیزیک.

همین

«همین» جدا از کلمه بعد نوشته می‌شود:

بنویسیم	بنویسیم
همینجا	همینجا
همین‌طور	همین‌طور
از همین‌رو	از همین‌رو
همین‌گونه	همین‌گونه

همین‌که را همین‌که هم می‌توان نوشت.

۱. استثنائاً «مسئول» را به صورت «مسؤول» نیز می‌توان نوشت.

ی (i)

«ی» در فارسی چند حالت دستوری دارد: مصدری، نسبت، نکره و وحدت.
 — اگر «ی» بعد از کلمه‌ای بیاید که به مصوت بسیط مختوم باشد پیش از آن یک صامت میانجی «ی» (y) می‌آید و به صورت «یی» یا «یی» نوشته می‌شود:

چاره‌جو چاره‌جویی («ی» مصدری)

آسیا آسیایی («ی» نسبت)

ماهرو ماهرویی («ی» نکره یا وحدت).

طوطی طوطیی («ی» نکره یا وحدت).

فقط بعد از مصوت e یعنی در حقیقت بعد از «ه» غیرملفوظ، به صورت «ای» نوشته می‌شود (برای توضیح بیشتر رجوع شود به «ه غیرملفوظ»):

نامه نامه‌ای

— اگر «ی» بعد از کلمه‌ای بیاید که به مصوت مرکب ow مختوم باشد به همان صورت «ی» نوشته می‌شود (برای توضیح بیشتر رجوع شود به «مصوت مرکب ow»):

— اگر «ی» بعد از کلمه‌ای بیاید که به صامت «ی» (y) مختوم باشد، پس از حذف

این صامت به صورت «یی» و پیوسته به کلمه نوشته می‌شود:

نی نیی

پی پیی

بخش دوم

درست بخوانیم

نخوانیم

بخوانیم

آ

آتیش

آتش

آخَر

آخِر (= پایان)

آخِر

آخَر (= دیگر)

إسفالت

آسفالت

آسمان

آسمان^۱

آشنا

آشنا

آفرین

آفرین

—

آلوالو (= آلبالو)

آتَقْدَر

آتَقْدَر

آنچنان

آنچنان

۱. as-man در غیر از موقعیت تقطیع شعری، به دو بخش تقسیم می‌شود، کلماتی مانند مهربان (مهر + بان)، بزرگوار، (بزرگ + وار) و نظایر اینها، هرچند تلفظ آن خیلی آسان نیست و اغلب (بزرگوار) تلفظ می‌کنند و به جای سکون، با فتحه ادا می‌کنند اما شایسته‌تر به نظر می‌رسد که به صورت اوّل تلفظ کرد.

الف

اُبَهَّتْ	اُبَهَّتْ
اَثْنَى عَشْرَ	اَثْنَى عَشْرَ
اِحْيَاناً	اِحْيَاناً
اَلزَّهْرَا	اَلزَّهْرَا
اِزْدَهَا ^۱	اِزْدَهَا ^۱
اَسْتَرآباد	اَسْتَرآباد
اُسْتَوَار	اُسْتَوَار ^۲
اُسْتَوَا	اِسْتَوُوا
اُسْكَان	اِسْكَان
اعضاء	اَعْضَاى
اَلْعِيْكَ	اَلْعِيْكَ ^۳
اِملاء	اِمْلَاى
انشاء	اِنْشَاى
اَنعام	اِنْعام (=بخشش)
اِنعام	اِنْعام (نعمتها، چهارپایان)
اَوائل	اَوَائِل
اَوْسْتَا	اَوِسْتَا
اُولیا	اَوَلِیا
اُوْنِس	اُوْنِس
اَهْمِيَّتْ	اَهْمِيَّتْ

۱. این واژه در اصل «آزى دَهاك» azidahák بوده است. معین، دهخدا.

۲. ost-o-var به زبان پهلوی astobar و Hostubar فرهنگ معین، لغت نامه دهخدا.

۳. olympic

آیاب و ذُهاب

ایَمَن

ایاب و ذُهاب

ایَمَن

ب

بَارِكْ اللهُ

بِاقْلَى

بِالتَّبَعِ

بِالطَّبَعِ

بِحَارِ

بُخْتِی

بِدَايَتِ

بِدَاهِهِ

بِدَايِعِ

بِدِرُودِ

—

بِرْأُورِدِ

بِرَائَتِ

بِرَاعَتِ

بِرَاقِ

بِرِجَسْتِه

بِرِگُشْتِوَانِ

بِرُومَنْدِ

بِرَهْمَنْ

بَارِكْ اللهُ

بِاقْلَا

بِالتَّبَعِ

بِالطَّبَعِ

بِحَارِ

بُخْتِی (نوعی شتر)

بِدَايَتِ

بِدَاهِهِ

بِدَايِعِ

بِدِرُودِ

بَدِسِگَالِ (=سَگَالِ)

بِرْأُورِدِ

بِرَائَتِ (بیزارى)

بِرَاعَتِ (برترى)

بُرَاقِ

بِرِجَسْتِه

بِرِگُشْتِوَانِ

بِرُومَنْدِ

بِرَهْمَنْ

بُرِهه	بُرَهه
بِرِهِنه	پِرَهَنه
بِرِهَتگی	پِرِهَتگی ^۱
بُریان	پِریان
بَزِه	بَزَه ^۲
بِزِهکار	بَزِهکار
بوذَرَجُمهر	بُزَرَجُمهر (بزرگمهر) ^۳
بِساتین	بَساتین
بَسْتَر	بِسْتَر
بِسْمِله	بَسْمَلَه
بَضَاعَت	بِضَاعَت
بَطِر	بَطَر ^۴
بَعْلَتِک	بَعْلَتِک
بَلَدان	بُلدان
بَلَاذَری	بَلَاذُرِی ^۵
بِلَاغَت	بَلَاغَت
بِهائِم	بَهائِم
بِهَجَت	بَهَجَت
بِیاض	بِیاض

۱. فرهنگ معین.

۲. بزه: baza: گناه، خطا؛ بزهکار: bazakār: گناهکار. معین.

۳. بزرگمهر، واژه فارسی است و این واژه به زبان عربی وارد شده و به شکل «بوذرجمهر» درآمدۀ است که آن را «معرب» گویند.

۴. مستی و سرکشی

۵. مؤرخ عرب (رجوع شود به فرهنگ المنجد فی اللغة و الاعلام، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۷۳).

بیلقان	بَيْلِقَان
بی محابا	بِی مُحَابَا

پ

پژمان	پَزْمَان
پژمردن	پَزْمُرْدَن
پژمرده	پَزْمُرْدَه
پژمریدن	پَزْمَرِیْدَن
پژواک	پَزْوَاک
پژوهش	پَزْوَهْش
پیغام	پَیْغَام ^۱

ت

تارک	تَاَرِک
تبعات	تَبِعات
تبعّت	تَبِعت
تتمه	تَتْمَه
تجارب	تَجَاَرِب
تجربه	تَجْرِیْه
تراوش	تَرَاوِش
ترجمان	تَرْجُمَان
ترجمه	تَرْجَمَه
ترشروی	تُرْشُرَوِی

تُرْنَج	تُرْنَج (= تَرْنَج)
تَرِیاق	تَرِیاق (= تریاک) ^۱
تُرْهات	تُرْهات
تَعین	تَعین
تُغَار	تَغَار
تَغیر	تَغیر
تِلْفُی	تِلْفُی
تِلْگِراف	تِلْگِراف
—	تَهِی ^۲ (= تَهِی = تَهِی)

ث

تُبَات	تُبَات ^۳
تُرَوْت	تُرَوْت
تَقَات	تَقَات
تَقَّتْ	تَقَّتْ
تَقْلِین	تَقْلِین
تَنَا	تَنَا

ج

جائزه	جایزه
-------	-------

۱. تریاک، واژه فارسی و معرب آن تریاق به معنی پادزهر است.

۲. «ته» به علاوه «ی» نسبت، می شود «تَهِی» مولوی گوید:

یگ گسروه دیگر از دانش تَهِی

همچو حیوان در علف در فرِ تَهِی

«تَهِی» به معنی خالی است. مثلاً وقتی که جیب خالی شده باشد می گوئیم ته جیب بالا آمده و پاکفگیر به ته دیگ

رسیده است و در واقع تَهِی شده است. اما امروزه «تَهِی» تلفظ می کنند.

۳. «ته» از «ت» و «ه» مصدر معمل. دست تلفظ می کنند.

جَدَال	جِدَال
جَرَه	جُرْه (= چابک، بازچابک)
—	جَزَا (= جزا) ^۱
جِسَارَت	جَسَارَت
جِلَادَت	جَلَادَت
جُعَالِه	جِعَالِه
جِمَاعَت	جِمَاعَت
جِنَاب	جَنَاب
جِنَاغ	جَنَاغ
جُنُوب	جَنُوب (مقابل شمال)
جَوَائِز	جَوَائِز
جُوسِق	جَوَسَق (قمر، کوشک)
جَهَاد	جِهَاد
جِهَان	جِهَان
جِهَاز	جِهَاز (وسایل عروسی)
جِیش	جَیْش (سپاه، لشکر)
جِیْب	جَیْب (گریبان یخه پیراهن)

چ

چَالَش	چَالِش
چُرْدِه	چَرْدَه ^۲
چِنَان	چُنَان

۱. تلفظ هر دو درست است.

۲. مانند سیاه چَرْدَه.

چُنین	چُنین
چَشم	چَشم
چَشمه	چَشمه
چَهار	چَهار

ح

حائِز	حائِز
حَرا ^۱	حَرا ^۱
حَرَّاج	حَرَّاج
حَرَکت	حَرَکت
حَرَکات	حَرَکات
حَسَنیت	حَسَبَت
حُسَین	حُسَین
حِصار	حِصار
حِقَارَت	حِقَارَت
حِلال	حَلال
حِمایه	حَماسه
حِمَاقَت	حَمَاقَت
حِمَايَت	حِمَايَت
حَنِیرِی	حَمِیرِی ^۳
حِیران	حَیران
حِیز	حَیز (حِمْکان)
حِیف	حِیف

۱. حَرا: نام کوهی است در مکه که پیامبر (ص) پیش از بعثت مدتی در غار آن عبادت می‌کرد.

۲. حَرا: ساحه، ناحیه، گشادگی؛ و نیز: سزاوار، شایسته.

۳. حَمِیر، نام قبیله‌ای از قبایل عرب است. المنجد فی اللغة والاعلام.

حَیْن	حَیْن
خ	
خَالِه	خَالِه
خَامِه	خَامِه
—	خُبْرَه (= خَبْرَه) ^۱
خَجَل	خَجَل
خَزَام	خَزَام
خَرَامَان	خُرَامَان ^۲ (= خرمان)
خَرَامَش	خَرَامَش
خَرَامِیدَن	خِرَامِیدَن
خِرِد	خِرِد
خِرِقَه	خِرِقَه
خِرَمَن	خَرَمَن ^۳

۱. هر دو تلفظ درست است.

۲. در لغت نامه دهخدا، به صورت خرامان آمده است اما مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی آن را خُرامان نوشته است (دامنی از گل، شرح گلستان، سال ۱۳۷۲، ص ۲۹۲ س ۱۴). در فرهنگ معین نیز نوشته شده است.

۳. «خَرَه به معنی بزرگ و درشت است، مانند: خرپشته، خروار و خرمن که به معنی «من بزرگه است، زیرا «من» سه کیلو است و «خرمن» به مقدار چند صد کیلو است چنانکه حافظ گوید:

آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند

مفهومش این است که، آتش عشق نباید آنقدر ضعیف باشد که شمع با نور ضعیفش به او بخندد، بلکه باید آنقدر زیاد باشد که خرمنی از پروانه را بسوزاند. می دانیم که منظور از پروانه عاشق است و منظور از شمع معشوق است که سرانجام عاشق خود را به آتش معشوق می زند و می سوزاند و در آن فانی و سپس باقی می شود. خندیدن در اینجا به معنی خوشحالی نیست، بلکه به معنی تمسخر است (در بعضی ابیات یک معنی ظاهری وجود دارد و یک معنی عرفانی و باطنی). متأسفانه در بعضی از شرحها، آن طور که شایسته مطلب است حق مطلب ادا نمی شود. چنین است برخی ابیات مثنوی معنوی مثل:

هر که جز ماهی ز آتش سیر شد هر که بی روزیست روزش دیر شد

خَسَارَت	خَسَارَت
خَسَاست	خَسَاست
خِسْت	خِسْت
خَشِن	خَشِن
خَلَا	خَلَا
خِلَاف	خِلَاف
خِلَال	خِلَال
خِلَان	خِلَان
خِلَعَت	خَلَعَت ^۱
خِلَلْ	خَلَلْ
خوشگوار	خوشگوار
خیال	خیال (= خِیَال)
خَیِر	خَیِر
خَیِرَات	خَیِرَات
خَیِر مُقَدَّم	خَیِر مُقَدَّم

د

دادرس

دادرس

کوزه چشم حریصان پر نشد
چون صدف قانع نشد پر دُر نشد

به ویژه در مصرع آخر، هنوز اغلب شارحان و شاعران تصوّر می‌کنند که برای تشکیل مروارید، قطره‌ای باران وارد صدف می‌شود در حالی که صدف در زیر آب قرار دارد، نه روی آب که قطره در آن راه یابد. برای ساختن مروارید، ماسه‌ای وارد صدف می‌شود، وقتی که او با این شن خارجی مواجه می‌شود به اندازه یک قطره ترشح می‌کند و در آن زندانی می‌شود و ... منظور از صدف جسم است و منظور از مروارید، روح ملکوتی است و ... برای کسب اطلاع بیشتر می‌توان به شرح‌های مفید مرحوم فروزانفر، استاد جعفری، دکتر استعلامی، انقروی، زمانی و ... رجوع کرد.

۱. در بعضی فرهنگها و شرح متون به هر دو صورت یعنی با فتحه و کسره و خ آمده است.

دادسِرا	دادسَرا
دَنار	دِنار
دَجَله	دِجَله
دِرَخشان	دَرخشان
دِرَفشان	دَرَفشان
دَرِیغ	دِرِیغ
دِرْآگاه	دُرْآگاه
دِرْخیم	دُرْخیم
دِرْکام	دُرْکام
—	دُرِمن (=دشمن)
دُستور	دَشْتُور ^۱
دَکیر	دِلیر
دِنائَت	دَنائَت
دَوائر	دَوایر
دُوم	دُوم
دَوِیست	دُویست
دِها	دَها
دِهش	دَهِش ^۲

۱. دستور واژه فارسی است که از دو کلمه «دست» به معنی قدرت و «وره» به معنی دارنده و صاحب تشکیل شده است. و نیز به معنی قانون و مقررات و وزیر هم آمده است. این کلمه به زبان عربی وارد شده و به سبک قواعد زبان عربی جمع بسته شده است. مثل واژه‌های استاد، و وزیر و ...

۲. ریشه اوستایی دارد.

ر

رَبَاب (نام ساز است)	رُبَاب
رِبَاط	رُبَاط
رَثَا	رِثَا
رَجَا	رِجَا
رَخَا	رِخَا
رَزَانَتْ	رِزَانَتْ
رَسَا	رِسَا
رِسَالَتْ	رِسَالَتْ
رَعَايَا	رِعَايَا
رَعْبَتْ	رِعْبَتْ
رَفَاه	رِفَاه
رَفُق (نرمی، مدارا کردن)	رِفُق
رَكَكَتْ	رِكَكَتْ
رُوال	رِوال
رِوَايَتْ	رِوَايَتْ
رِوَنَمَا	رِوَنَمَا
رِیَاحِین	رِیَاحِین
رِیب	رِیب
رِیَّت	رِیَّت
رِیْحَان	رِیْحَان
رِیْحَانَه	رِیْحَانَه
رِیْمَن	رِیْمَن

ز

زباناً	زبانی
زَبر	زَبر
زُحاف	زِحاف
زُخْم	زُخْم
زُداینده	زِداینده
زُدودَن	زِدودَن
زِعارت	زَعارت (تندخویی)
زِلَّت	زَلَّت
زَمام	زِمام
زِمزِم	زَمَزَم
زِمزِمِه	زَمَزَمِه
زُورَق	زَوَرَق

ژ

ژاله	ژاله
ژنده	ژنده

س

سَبَحِه	سُبحه
سَباع	سِباع
سَتانَدَن	سِتانَدَن
سُتَدَن	سِستَدَن

—	سُخَن (سُخُون، سُخُن) ^۱
سِدَاد	سَدَاد (= محکمی و درستی رأی)
سِترِگ	سُترِگ
سِترَدَن	سُترَدَن (= پاک کردن)
سَتَرَدَن	سِترَدَن (= گرفتن)
سَرَاج	سِرَاج (= چراغ)
سِرَاج	سَرَاج (= چرمساز)
سَرَادَق	سُرادق
سِرا	سَرا (= خانه)
سُرَايِيدَن	سَرَايِيدَن ^۲
سُرَايش	سَرَايش
سُرَايِنْدَه	سَرَايِنْدَه
سِرِکِرْدَه	سَرِکِرْدَه
سَرِکِش	سَرِکَش
سِرِه	سَرِه
سِرِيَانِي	سُريَانِي
سِرِيَه	سَرِيَه
سَزَا	سِزَا (به زبان پهلوی سجاک)
سِزَاوَار	سَزَاوَار
سَعَايَت	سِعايَت
سَغْدِي	سُغْدِي
سَفْتَه	سُفْتَه

۱. در متون قدیم به هر سه صورت آمده است.

۲. بر اساس نوشته‌های لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین، ناظم‌الاطبا، غیاث‌اللغات و ...

سِفْلَه	سِفْلَه
سَقَم	سُقَم
سَكْزِی	سِكْزِی
سَكْنَا	سُكْنَا
سُلَاح	سِلَاح
سَلَوْتُ	سَلَوْتُ (= دلخوشی، تسلی)
سِمَاجَت	سَمَاجَت
سِمَاحَت	سَمَاحَت (جوانمردی، گشاده‌رویی)
سِمَت	سِمَت
سِنَا	سِنَا
سِوَم	سِوَم
سُهَا	سُهَا (نام ستاره)
سَهَام	سِهَام
سُهی	سَهی
سُهِیل	سَهِیل
—	سیاوش ^۱ (= سیاووش)
سِیَف	سَیَف
سِیَر	سَیَر
سوگورا	سوگوار ^۲

۱. کلمه «سیاوش» اگر با یک «واو» نوشته شود، سیاوش خوانده می‌شود و اگر با دو «واو» نوشته شود، سیاووش.
 ۲. سوگ در زبان آوستایی به معنی سوختن و سرخ شدن است و به معنی درخشان است. در فارسی به صورتهای: سور، در گل سوری، سهر در سهراب و سهرورد و سرخ آمده است.

ش

شارلِ مانی	شارلِ مانی
شیاب	شَبَاب (= جوانی)
شَتا	شِتا (= زمستان)
شَرِبِه	شَرِبِه
—	شُجاع ^۱ (= شجاع، شجاع) —
—	شُجاعت (= شجاعت)
شَخْنه	شِخْنه
شَرِه	شَرِه (= آرز و طمع)
شُعار	شِعار
شُعْبده	شَعْبده (= شعْوده)
شِفاعَت	شَفَاعَت
شَفَقَت	شَفَقَت
شُکُفتن	شِکُفتن
شُکُفا	شِکُفا
شُکُفه	شِکُفه
شُکُفیدن	شِکُفیدن
شِکُوه	شُکُوه
شِکَل	شَکَل
شِگون	شُگون
شِماَت	شَمائَت
شِمال	شِمال

شَمَائِل	شَمَائِل
شُعَارَش	شُعَارَش
شُمُردَن	شُمُردَن
شِمَّه	شِمَّه
شَنَوَا	شَنَوَا
شِنَوایی	شِنَوایی
شَنیدن	شَنیدن

ص

صَبَّغَه	صَبَّغَه
صِدَا	صِدَا ^۱
صَدَمَت	صَدَمَت
صِرَاحَت	صِرَاحَت
صِرَاحی	صِرَاحی
صِفَات	صِفَات
صِفَت	صِفَت
صِفَوَت	صِفَوَت
صِلَابَت	صِلَابَت
صِلَاح	صِلَاح
صِیت	صِیت
صِیف	صِیف

۱. به معنی انعکاس صوت است مولوی گوید:

سوی ما آید نداها را صدا

این جهان کوه است و فعل ما ندا

صِیقل

صِیقل

صِید

صِید

ض

ضِیف

ضِیف

ضِمانت

ضِمانت

ط

طُرْفَة العین

طُرْفَة العین

طِیش

طِیش

طِیرَه

طِیرَه

ظ

ظِرافت

ظِرافت

ظُلُمات

ظُلُمات

ظُلوم

ظُلوم

ضِیمران

ضِیمران

ع

عادِی

عادِی

عِتاب

عِتاب

عِدالت

عِدالت

عِدَّت

عُدَّت (ساز و برگ)

عُذَار	عِذَار
عُذْرَا	عِذْرَا
عِذْوَبِت	عِذْوَبِت
عِزَّ اسْمُهُ	عِزَّ اسْمُهُ
عِشَا ^۳	عِشَا ^۳
عِطَارْد	عِطَارْد
عِطْر	عِطْر
عِصَابَه	عِصَابَه
عِغَاف	عِغَاف
عِغَاب	عِغَاب
عِلَاج	عِلَاج
عِلَاوَه	عِلَاوَه
عِلَیْه	عِلَیْه
عِمَارِی	عِمَارِی
عِمَامَه	عِمَامَه
عَمْرُوْلِیْث	عَمْرُوْلِیْث ^۱
عَمَلِیَاتَهَا	عَمَلِیَات ^۲
عَنَاصِر	عَنَاصِر
عِنَان	عِنَان
عُنْفُوَان	عُنْفُوَان
عُنْوَان	عُنْوَان

۱. «واوه خوانده نمی‌شود، بدین منظور نوشته می‌شده است تا در تلفظ با «عُثْرَه اشتباه نشود. (مرحوم دکتر افشار شیرازی، هنگام تفسیر اشعار در کلاس، سال ۱۳۵۲).

۲. «عملیات جمع علیه است، به لحاظ اینکه چند عملیات در یک زمان انجام می‌شده است، بنابراین آنها را جمع می‌بستند در این مورد چندان بی‌ربط نیست که بعضی از نکته‌سنان نسبت به آن اعتراض می‌کنند.

۳. عِشَا: تاریکی بعداز مغرب، و نمازی است که آن را پس از نماز مغرب خوانند، نصف شب شرعی.

عَوَضَ	عَوَضَ
عِيَال	عِيَال
عِيد	عِيد
عَيْش	عَيْش

غ

غَذا	غِذا
غِزَارَت	غَزَارَت (فراوانی)
غَرَزُ	غُرَزُ (برگزیده)
غِيِيَت	غِيِيَت
غِيِرَت	غِيِرَت

ف

فَبْهَا وَنَعَمَ	فَبْهَا وَنِعَمَ (چه بهتر)
فَتَرَات	فَتَرَات
فِتَرَت	فَتَرَت
فَدَا	فِدَا
فِرَاغ	فَرَاغ
فِرَاغَت	فَرَاغَت
فِرْمَانْیَر	فِرْمَانْیَر
—	فِرْمَانْیَر دَار (فرمانبردار)
فِسَاد	فَسَاد
فِصَاحَت	فَصَاحَت

فَقْدَ

فَقْدَ

فَقْدَانُ (=فُقْدَانُ)

—

ش

قَدَّاسَتْ

قَدَّاسَتْ

قُوسٍ قُزَحْ

قوس و قَزَحْ

قَضَا (داوری، اتفاق)

قِضَا

قَضَاوَتْ

قِضَاوَتْ

قَطَعَهُ

قَطَعَهُ

قَلَقَ (اضطراب، تشویش)

قِلَقْ

قَوْلْ

قَوْلْ

قَيَّلُوْهُ

قَيَّلُوْهُ

قَيِّمَتْ

قَيِّمَتْ

ک

كَارَوَانْ

كَارَوَانْ

كَاسِپِنْ (= قازوین، شروین)

كَاسِپِیْنْ

كَافِرْ

كَافِرْ

كَالْبِدْ

كَالْبِدْ

كَانْدِدا

كَانْدِدا

كَاوِشْ

كَاوِشْ

كَبَايِرْ

كَبَايِرْ

كَرَامَاتْ

كَرَامَاتْ

كَرَامَتْ

كَرَامَتْ

کِراهِت	کَراهِت
کِرْدار	کَردار
کِرْدگار	کَردگار
کِشَوَت	کَشَوَت
کِشَتی	کَشَتی
کِفاف	کَفاف
کِنام	کَنام

ک

گاوِرس	گاوَرَس
گاهاً	گاهِی
گِرایش	گَرایش
گَرُبُز	گُربُز (حیلَه گر)
گِریان	گَریان
گِریانندن	گَریانندن
گِربیان	گَربیان
گِریستن	گَریستن
گُشن	گَشَن
گُشنی	گَشَنی
گَمان	گَمَان
گَناوه	گِناوه
گوارا	گُوارا
—	گُواهِی (= گواهِی)

ل

لَا جَزَمَ	لَا جَزَمَ
لَجَامَ	لَجَامَ
لَذَّتْ	لَذَّتْ
إِطَافَتْ	إِطَافَتْ
لَعَابَ	لَعَابَ
لَكِنَ	لَكِنَ
لُوشِئِرَ	لُوشِئِرَ
لَهُو وَلَعِبَ	لَهُو وَلَعِبَ
لِيَالِي	لِيَالِي
لَيْلَ	لَيْلَ

م

مَا يَحْتَاجَ	مَا يَحْتَاجَ
مُبَادِرَتَ	مُبَادِرَتَ
مُبَاشِرَتَ	مُبَاشِرَتَ
مُبَايَنَتَ	مُبَايَنَتَ
مُجِرِمَ	مُجِرِمَ
مُتَابِعَتَ	مُتَابِعَتَ
مِتَاعَ	مِتَاعَ
مُتَعَهُ	مُتَعَهُ
مُثْلَهُ	مُثْلَهُ

مُجَادِلَه	مُجَادَلَه
مُجَانِبَت	مُجَانِبَت
مَحَابَا	مُحَابَا
مَحَك	مِیَحَك
مُخَاصِمَت	مُخَاصِمَت
مَجْمَر	مِیَجْمَر
مُحِبَّت	مَحِبَّت
مُدَاخِلَه	مُدَاخِلَه
مُدْرِیْر	مُدْرِیْر
مَذِلَّت	مَذَلَّت
مُرَاقِبَت	مُرَاقِبَت
مَرْجِع	مَرْجِع
مَرْجِعِ شِنَاسِی	مَرْجِعِ شِنَاسِی
مَسْأَلَه	مَسْئَلَه
مُسْتَعْمِد	مُسْتَعْمِد
مُسْتَوْجِب	مُسْتَوْجِب
مُشَایَقَت	مُشَایَقَت
مُصَادِقَت	مُصَادِقَت
مُضْهِف	مُضْهِف
مُطَایِبَت	مُطَایِبَت (شوخی کردن)
مُعَاوَنَت	مُعَاوَنَت
مُفَاتِحَت	مُفَاتِحَت
مَقَاد	مَقَاد

مُفَارَقَتْ	مُفَارَقَتْ
مَكْرُمَت	مَكْرُمَت
مُلَازِمَت	مُلَازِمَت
مُعَارِسَت	مُعَارِسَت
مُنَاقِب	مُنَاقِب
مُنَاقِشَت	مُنَاقِشَت
مُنْشِآت	مُنْشِآت
مَنْزِلَتْ	مَنْزِلَتْ
مَنْجِلَاب	مَنْجِلَاب
مَرْوَزِی	مَرْوَزِی ^۱
مِکْنَت	مِکْنَت
مُودَّت	مُودَّت
مَوْطِن	مَوْطِن
مَوْلَد	مَوْلَد
مِهْرَبَان	مِهْرَبَان
—	مِهمَان (= میهمان)
مُهْمِل	مُهْمِل
مِی	مِی
مِیسَّر	مِیسَّر
مِیسُور	مِیسُور
مِیْمَنْدِی	مِیْمَنْدِی
مِیْنُوِی	مِیْنُوِی

۱. شایسته تر است بگوئیم «مَرْوَزِی» مگر در مواقع استثنایی مثل تقطیع کردن آن در شعر که می توان خواند «مَرْوَزِی» همچنین اند کلماتی مانند: مِهْرَبَان، آسان، و نظایر اینها.

ن

ناسزا	ناسزا
نامبردار	نامبردار
ناوک	ناوک
نبوت	نبوت
نَجَح	نُجَح (کامیابی، رسیدن)
نَخَسْت	نُخَسْت
نَخَوَت	نُخَوَت
نِدَامَت	نَدَامَت
نَزِه	نَزِه
نَزْهَت	نُزْهَت
نِشَاط	نَشَاط
نِفاذ	نَفَاز
نِقَاب	نِقَاب
نُقَاط	نِقَاط
نُکات	نِکات
نُکْهَت	نِکْهَت
نِمایان	نَمایان (= نُمایان)
نمایاندن	نَمایاندن (= نُمایاندن)
نِمایش	نَمایش (= نُمایش)
نِمایشگاه	نَمایشگاه (= نُمایشگاه)
نِمایشگر	نَمایشگر (= نُمایشگر)
نَمُو	نُمُو
نِمود	نَمُود
نِمودار	نَمُودار
نِمودن	نَمُودن

نُوفِلْ لُوشَاتُو	نُومُونَه (=نُومُونَه) نُمُونَه
نَهَال	نِهَال
نَهَضَت	نَهَضَت
نَهْمَت	نَهْمَت (مُنْتَهَاي كُوشَش)
نِي	نِي (از آلات موسيقي)
نِي	نِي (=نِي، نَه)
نِيرو	نِيرو
نِيرومند	نِيرومند
نِيل	نِيل (=رسيدن)

و

وَدَاع	وَدَاع
وَرَع	وَرَع (تَقُوا)
وَصَال	وَصَال
وَصَال	وَصَال
وَصَايَت	وَصَايَت
وِظَايِف	وِظَايِف
وِقَا حَت	وِقَا حَت
وِقَار	وِقَار
وِقَايِع	وِقَايِع
وِلَا	وِلَا
وِلَادَت	وِلَادَت
وِلَايَت	وِلَايَت (سِرپرستِي)
وِلَايَت	وِلَايَت (دوستِي، مَحَبَّت)
وِلَايَت	وِلَايَت (سرزمين، وطن)

وَهْن	وَهْن (سستی)
هَيْجده، هِيْزده	هَيْجده (= هَشْتده)
هَدِيه	هَدِيْه
هَزَار	هَزَار (= بِلِيل و عدد ۱۰۰۰)
هَيْفده	هَفده
هِيْلَاكْت	هَلَاكْت
هَلَال	هِلَال
هَمْچَنان	هَمْچَنان
هَمّه	هَمِيّه
هُمَايش	هَمَايش
هِيَاْت ^۱	هِيْت
هِيِيْت	هِيِيْت
هِيُون	هِيُون (= نوعی شتر)



فارسینس ۱۳۷۶
خاندان‌نویسی و ادبیات

ی

يَسَاوُل	يَسَاوُل (= قَرَاوُل)
يَاوِه	يَاوَه
يِكان	يِكان
يِكبَارِه	يِكبَارِه
يِكران	يِكران
يِلِه	يِلِه
يُوسِف	يُوسِف
يُونِس	يُونِس

۱. هِيَاْت، واژه عربی است چون ما فتحه را به صورت خوابیده تلفظ می‌کنیم و یادگیری آن به ویژه دانش آموزان موجب دوگانگی می‌شود پس بهتر است به سبک فارسی نوشته و ادا شود. چنین است واژه مسئله.

آثار منتشر شده نشر زهره و مؤلف

عنوان	مؤلف	ناشر	تاریخ چاپ
۱- بارقه شمش در آینه مولوی	نظام الدین نوری	زهره	۱۳۶۹
۲- آیات مثنوی معنوی	» »	زهره	۱۳۷۰
۳- مبانی عرفان و تصوف	» »	زهره	چاپ دوم ۱۳۷۶
۴- آیین نگارش و ویرایش	» »	زهره	چاپ چهارم ۱۳۷۵
۵- سرودهای مازندرانی (سولاردنی)	جلیل قیصری	زهره	۱۳۷۱
۶- شیوا سخن «شیوه تعلیم انشاء نویسندگی و نامه نگاری»	نظام الدین نوری	زهره	۳۷۱
۷- جغرافیای اقتصادی ایران	» »	دانشگاه مازندران	۱۳۷۳
۸- ضرب المثل مازندرانی	اسماعیل خورشیدی	زهره	۱۳۷۳
۸- چگونه رتبه اول کنکور تربیت کردم ؟	مهندس عبدالرحیم عراقی عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران	زهره	۱۳۷۲
۱۰- کار از دیدگاه اسلام	نرگس حسینی	زهره	۱۳۷۵
۱۱- حفظ سوره های قرآن با طرح حروف ابجد	عبدالحسن نخعی و نظام الدین نوری	زهره	۱۳۷۵
۱۲- روش شفاسی علوم «متدولوژی»	» »	زهره	۱۳۷۵
۱۳- املار اغلط ننویسم، همراه با کلمات متشابه	» »	زهره	۱۳۷۶
۱۴- درست بنویسیم، درست بخوانیم	» »	زهره	۱۳۷۶
۱۵- زندگی انسان در قطب شمال	حسین یوسفی عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران	زهره	۱۳۷۶
۱۶- پرورنده و شاهزاده	نظام الدین نوری	زهره	۱۳۷۶



طی ماه ۱۳۷۶
تخصصی ادبیات